



۲۰۲۰/۱۰/۰۱



ناصر پورپيرار / ارسالى ش. ساپى

بررسی تولد زبان فارسی

اسلوب این بررسی ها بر دو پایه قرار دارد:

- بررسی نقادانه هر مدخل (پاپيروس به خط عرب، درباره ی منابع زبان فارسی و بررسی متون یهودی - فارسی)، بر اساس فرض های موجود

- بررسی ماهوی و نهائی هر مدخل ، بر اساس برداشت های جدید

در یادداشت بی بدیل شماره ی یک، با نمایش گنجینه ای از پاپيروس نوشته های مصر، به خط عرب، و با تاکید بر آن چند نمونه ی تاریخ دار این برگ نوشته های باستانی، معلوم شد که **خط عرب لااقل تا قرن ششم هجری هویت امروزی را نداشته**، هنوز با نقطه و اعراب و تمایز لازم در اشکال حروف آشنا نبوده و از آن بهره نمی برده است. هرچند مطالعه ی کافی و دقیق و سخت گیر در متن این پاپيروس نوشته ها ظن جعل بر برخی از همین لت نوشته های پاپيروسی را بر می انگیزد، که حاوی اطلاعات عمومی ناممکن و هدفمندی است، ولی پیش تر یادآور شدم که اغلب متن های مندرج بر این برگه های پاپيروسی قدیم، بی آزارتر از آن است که فراهم آوردن جاعلانه ی آن را حتی برای یهودیان موجه کند. و از جمله با نمایش الگوی زیر که رسید تصفیه حساب مالیاتی یک مودی مصری در قرن ششم هجری است، مدعی شدم که جهان عرب، به سبب فقدان خط قابل رجوع جهانی و یا حتی منطقه ای و نیز به سبب ارزش مادی بسیار سنگین مواد اولیه ی مورد نیاز، اعم از برگه های پوستی و پاپيروسی و کاغذی، دست کم تا قرن هفتم هجری به نوشتن و ساختن کتاب نپرداخته است.



بار دیگر به دو روی این پاپيروس نوشته با دقت نگاه کنید. سمت چپ رسیدی است که تاکید می کند خراج تا آخر ماه **ربیع الاول سال ۵۲۸ هجری** پرداخت شده. «دیوان الخراج استوفا الی سلخ ربیع الاول سنة ثمانین و عشرين و خمس منه». و سمت راست نیز تأییدیه ای بر صحت یک معامله است که انکشاف کامل آن ممکن نیست. در متن سمت چپ برخی از حروف مانند حرف **ت** و **ن** نقطه دارند و بر دیگر حروف، مانند **ف** و **ب** و **ی** و **ث** و **ش** و **خ** نقطه ای نمی بینیم. فقدان نقطه بر حروف عرب تا قرن ها پس از هجرت پیامبر مطلبی نیست که مصداق های کافی برای آن نیابیم و اگر حتی نبود نقطه را دلیل بی حوصلگی و شتاب نویسنده و یا حتی مصرف کم تر مرکب و پرهیز از برداشتن پیاپی قلم از صفحه ی نگارش بدانیم، اما برای ناخوانایی و تشابه گروهی و بدون راه نمای حروف، عذر و بهانه ای نداریم و حاصل مختصر مدخل این که چنین خط ناپخته ی فاقد اسلوبی، بدون شک برای ترک و فارس قابل برداشت و استفاده و حتی قرائت نبوده است، تا با تقلید از آن، متنی فراهم آورد و از آن که هنوز در هیچ مقیاس و اندازه، نیم سطر هم به فارسی و ترکی نیافته ایم که مطلبی

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په څير و لولئ

را با خطی شبیه این دست نگاره ی عربی قرن ششم ثبت کرده باشد و تمامی مکتوبات ترکی و فارسی موجود در جهان و به هر صورت و شمایللی را به خط تربیت شده ی نسخ و رقاع و ثلث و بعدها نستعلیق یافته ایم، پس تردید نداریم که شاعران فارسی گو و طبیعتا فارسی و ترکی سرای ایران و ترک، که زمان حیات شان را به دورانی قدیم تر از قریب قرن دهم هجری می کشانند، برای ثبت اشعار شکرین خود جز بر صحیفه ی دل و با خط خیال، امکان دیگری برای نگارش نداشته اند. **چنان که دیدار از مانده های مکتوب در موزه های جهان اعلام می کند که نخستین برگه های فارسی و ترکی نویسی های موجود، به سبب کاربرد سبک ها و مکاتب متعدد و مدرن نگارشی، منطقا نمی توانند مخلوق و مکتوبی دورتر از عهد صفویه و عثمانی، یعنی اوائل قرن دهم هجری شمرده شوند.** بدین ترتیب معلوم است که ادعای تدوین شاه نامه ی فردوسی و تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان و تفسیر و تاریخ نامه ی فارسی طبری و کتاب نویسی های ابن سینا به خط و زبان فارسیان و از این قبیل، تا چه میزان مستحق استهزاء و موکول به محال است!

اینک و با این قرینه ها به جست و جوی تاریخ تولد زبان فارسی می رویم، که در قرن دهم هجری برای زبان گشایی و بیان، دست به دامان و وام بردار خط عرب شده است که در امتداد هزاره ی نخست اسلامی اندک اندک ابزار ابراز مقاصد و معانی در جهان اسلام شده است، گزینشی ناگزیر که بی اندک تاملی بر محقق معلوم می کند اگر زمان پیدایی گنجینه ی کنونی زبان فارسی را، بدون ضمیمه کردن خطی برای عرضه و بیان، تا قرون اولیه ی اسلامی امتداد می دهند و به عقب می برند، پس از دو حال خارج نیست، یا با عضوی از تیم تحمیق فرهنگی مردم ترک و فارس مواجهیم و یا با صاحب گفتاری که به غلط در دام و کار آموزش و فرهنگ غلطیده است. مورخ را با مراجعه به منابع موجود اعتقاد بر این است که هیچ عامل و ابزار گفتار در سراسر جهان ناتوان تر و معیوب تر از زبان فارس ها نداریم و دامنه و حوزه ی این زبان آماده ای که بر سرزمین ما سرازیر کرده اند، تا به حدی است که قرینه ی دیگری برای آن نمی توان شناخت. به علاوه نخستین قصد اشاره به این زبان نیز مصداق معینی ندارد و به حقیقت انتخاب حوزه ای از تجمع انسانی که با یقین کامل بتوان آن ها را متکلم به زبان فارسی شمرد، بدون ملاحظات عمومی و نادیده انگاری های شرم آور کنونی، ممکن نیست. حتی مدعیانی می شناسیم که زبان خوزی ها و آذری ها را شاخه ای از زبان فارسی شناخته اند و معتقدند گیلک و مازندرانی و خراسانی و کرمانی و سیستانی و لر و کرد، فارس زبان اند، از لغت فارس سود می برند و گویش امروزی آن ها فارسی از دامان مادر دور شده و بی نان آور مانده است!!! و چیزی نمانده جدولی بسازند و دیاگرامی بکشند تا معلوم شود برای تبدیل فارسی به لهجه ای معین باید چه مقدار از پایتخت دور شد و در هر پنج کیلومتر بر سر تلفظ لغات این زبان چه خواهد آمد، هرچند نمی دانند و نمی توانند ساز و کار این بدل شدن زبان رسمی به لهجه ای در پشت و یا پیش کوهی را تابع حکمت و حرکاتی قرار دهند و توضیحی بر این امر ندارند که فی المثل چرا ساکنان روستای دماوند، در حوالی پایتخت و مرکز زبان فارسی، با کلماتی ادای مقصود می کنند که دایره ی درک آن به ده کیلومتر هم نمی رسد و در بساط مسخره ی کنونی، بومیان دماوند نیز همچنان فارس زبان اند!!! این علیلی علاج نشدنی از آن است که علم بسیار محترم و مجلل زبان شناسی برای پدیده ی لهجه، نه این که روند و دلیل پیدایش، بل تعریف معمولی و عامیانه نیز ندارد و زبان شناسان حتی تسلیم این امر مسلم نمی شوند که تولد لهجه از درون زبانی واحد غیر ممکن است و تظاهر هر لهجه ای جز مظاهر حضور یک کلنی مهاجر کوچک یا بزرگ نیست، که به میل یا به ناچار، می کوشد تا شیوه ادای کلام را با فرهنگ و زبان میزبان خود هماهنگ و همراه کند .

«پس جمع واژه هایی که فقط از ترکیب ریشه ها با پیشوندها و پسوندها به دست می آید می شود: ۲۲۲۷۵۰۰۰ = ۹۰۰۰۰۰ + ۲۷۵۰۰۰ + ۲۲۵۰۰۰۰ یعنی ۲۲۶ میلیون واژه.»

در این محاسبه فقط ترکیب ریشه ها با پیشوندها و پسوندها را در نظر گرفتیم آن هم فقط با یکی از تلفظ های هر ریشه. ولی ترکیب های دیگری نیز هست مثل ترکیب اسم با فعل مانند (پیاده رو) و اسم با اسم (مانند خرد پیشه) و اسم با صفت مانند (روشن دل) و فعل با صفت (مانند خوش خرام) و فعل با فعل (مانند گفت و گو) و ترکیب های بسیار دیگر در نظر گرفته نشده و اگر همه ی ترکیب های ممکن را در زبان های هند و اروپایی بخواهیم به شمار بیاوریم، **تعداد واژه هایی که ممکن است وجود داشته باشد مرز معینی ندارد.** و نکته قابل توجه این که برای فهمیدن این میلیون ها

د پانو شمیره: له 2 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

واژه فقط نیاز به فراگرفتن ۱۵۰۰ ریشه و ۸۵۰ پیشوند و پسوند داریم در صورتی که دیدیم که در یک زبان سامی [عربی] برای فهمیدن دو میلیون واژه باید دست کم ۲۵۰۰۰ ریشه از برداشت قواعد پیچیده ی صرف افعال و اشتقاق را نیز فرا گرفت و در ذهن نگاه داشت». (مصطفی پاشنگ، فرهنگ پارسی و ریشه یابی واژگان، ص ۱۴)

پاشنگ کتابی نوشته است با هدف اولیه ی آشنایی با ریشه ها و در اصطلاح امروزی اتیمولوژی لغت فارس، چنان که از نام کتاب او بر می آید. او با گزینش ۱۵۰۰ لغت پایه و ارتباط دادن آن ها با ۸۵۰ پیشوند و پسوند زبان فارسی!!!، تعادلی ساخته است که دامنه ی لغت فارسی را تا ۲۲۶ میلیون فقره گسترش می دهد. گمان ساده لوحانه و در حقیقت زیرکانه ی او بر این است که اگر مثلا از صورت سوم شخص مفرد افعال **گفت** و **رفت** با التصاق پسوند **ار** می توان ترکیبی فاعلی با افاده ی معنای نو درآورد، پس این استعدادی است که در شکم تمام افعال زبان فارسی کاشته اند، بی این که بیاندیشد که **نشستار** و **دویدار** و **خوردار** و **خوابیدار** و **خندیدار** و **پریدار** و **خزیدار** و **فهمیدار** نداریم و بر همین اساس ۸۵۰ بار، به تعداد پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی که اوشمرده است، این هوشچیزی در باب زبان فارسی را با افعال و لغات تکرار می کند، تا سرانجام عدد مورد علاقه خود در تعداد واژگان فارسی، یعنی ۲۲۶ میلیون کلام را بزایاند و زنده کند. چنان که انبوه و انواع بی دانشان خودی و بیگانه را، دلقکانه مشغول وام دار و متکی کردن **قرآن متین** به لغت فارسیان دیده ایم!!!

«پژوهشگران زبان انگلیسی پیش بینی کردند که در آغاز سال ۲۰۰۹ میلادی، تعداد واژگان این زبان به مرز یک میلیون واحد برسد. به نقل از PNA، پل جی. بیباک، بنیان گذار و رییس موسسه تحقیقاتی گلوبال لنگوایج مانیتور اعلام کرد: روز ۲۹ آوریل ۲۰۰۹ تعداد واژگان زبان انگلیسی که مردم در سراسر جهان آن ها را به کار می برند، از مرز یک میلیون عبور می کند. بر اساس برآوردها و تحقیقات این موسسه که تا پایان ماه ژوئن گذشته محاسبه شده، زبان انگلیسی هم اکنون ۹۹۵ هزار و ۸۴۴ کلمه دارد که تاکنون و در طول تاریخ هیچ زبان دیگری به این جایگاه دست نیافته است». (جام جم، ۱۶ تیر ۱۳۸۷، صفحه ی آخر)

برای اندازه گیری اوهام در نزد این گونه بررسان زبان فارسی مطابقه ی آن ادعا با این آگاهی کفایت نمی کند، لازم است بینیم پاشنگ در کتاب اش از مفهوم ریشه یابی چه ادراکی داشته و چه گونه خاستگاه و بنیان لغت فارسیان را نمایش داده است:

«**شبگیر**: زمانی میان نیمه شب و پگاه. انوری می گوید:

در صحبت او به که بوی در شب و شبگیر

با صورت او به که خوری می گه و بی گاه» (همان، ص ۳۹۶)

این الگوی واحدی است که به عنوان ریشه شناسی لغت فارس قریب هزار بار در کتاب پاشنگ تکرار شده و بدین ترتیب یک لغت معنی ساده و معمول و همه جا ریخته را، ریشه یابی واژگان فارسی تصور کرده است. مسلم این که در حال حاضر به میزان پاراگرافی منبع قابل ارجاع نداریم که حتی برای یکی از واژه های فارسی، ریشه ای چنان که در معنای لغت اتیمولوژی نهفته است، ارائه دهد، مگر این که هر یک از آن ها را دور هندوستان بگرداند و با مسخرگی تمام از شکم اوستای قلابی و یا اسلاوهای جنوبی بیرون کشد.

«**فریتس ولف**، متولد ۱۸۸۴، از ایران شناسان گران مایه ی آلمانی است که از جمله ی آثار او ترجمه ی کامل «اوستا» است که در سال ۱۹۲۰ در استراسبورگ انتشار یافت. آن گاه به کار بسیار دقیق و توان فرسای استخراج و تنظیم و تدوین واژه های شاه نامه پرداخت. و **بیش از سی سال** در نهایت بی چیزی در این کار شگرف صرف عمر کرد. **به سبب یهودی بودن** مقامات آلمان نازی به او امکان تدریس و فعالیت نمی دادند». (فریتس ولف، فرهنگ شاه نامه ی فردوسی، ص ۲۵)

بار دیگر، یهودی دیگری را می بینیم که برای زیر و رو کردن هستی و هویت مردم شرق میانه و تبلیغ دروغ نامه های ساخت کنیسه و کلیسا، عمرش را بر سر تعمیر اوستا و تدوین لغت شاه نامه ی فردوسی صرف کرده و چنان که مکتوب است تمام لغات و افعال و ضمائر و حروف اضافه و قیود و ترکیبات و دیگر اجزاء لغوی به کار رفته در شاه نامه ی فردوسی را به صورت فهرستی درآورده تا مثلا معلوم شود که موصول **که** و یا حرف ربط **واو** چند بار و در کدام ابیات شاه نامه به کار رفته است. زمان سنجی دقیق آماده سازی او چنان بود که **انتشار کتاب «فرهنگ شاه نامه فردوسی» فریتس ولف با**

د پانو شمیره: له 3 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

هزینه دولت و وزارت امور خارجه ی آلمان، با برگزاری جشن های هزاره ی فردوسی در عهد رضا شاه مقارن شد. این که چرا دیرین پژوهان و هنر شناسان و زبان دانان یهودی این همه به میراث باستانی و اسلامی ایرانیان علاقه مندند، سئوالی است که تاکنون جز مندرجات مجموعه ی تاملی در بنیان تاریخ ایران، کسی به جست و جوی پاسخی برای آن نبوده است!

«در آن اوقات که فریتس ولف ترجمه ی اوستا را فراهم می کرد طرح تالیفی توجه اش را جلب کرد که به این سهولت احد دیگری جرأت اقدام به آن را نداشت و **آن صورت برداری کامل از گنجینه زبانی شاه نامه بود.** اهمیت چنین کاری روشن و آشکار بود. اگر علی رغم مشکلاتی که با وجود حدود و ثغور غیر عادی این اثر در میان بود، می شد مجموعه لغات موجود در این اثر فخیم و مهم شعر کلاسیک فارسی را یک جا گرد آورد، در آن صورت دیگر تحقیق در کلمات و لغات زبان فارسی سرانجام بر مبنای مستحکم و قابل اعتماد استوار می گردید و می توانست از قید فرهنگ نویسی ناقص و غیر کافی ایرانیان و هندیان آزاد شود... حسن اتفاق این که در سال ۱۹۳۴، هنگامی که دولت ایران هزاره ی فردوسی را جشن می گرفت، دولت آلمان می خواست توجهی خاص به ایران مبذول دارد. توفیق نصیب شد تا نظر مساعد بخش فرهنگی وزارت امور خارجه را برای فراهم آوردن مبالغ هنگفتی که چاپ کتاب لازم داشت جلب کند». (فریتس ولف، فرهنگ شاه نامه ی فردوسی، ص ۲۱)

با این همه بد نیست بدانیم حاصل کار ولف متضمن چه اطلاعاتی است و اگر می گویند **زبان فارسی، که چیزی از حیات مقدم آن نمی دانیم و الگویی برای آن نداریم، با دیوان شاه نامه بار دیگر زنده شده، پس این نو حیات، که تمام پال و کوپال خود را در نمایش شاه نامه نشان داده، دارای چه فواره و قدرتی است** و چون بیرون از لغات شاه نامه هنوز هم در زبان فارسی واژه ای نمی یابیم، مگر این که وام برداشته ای عمدتاً از زبان عرب باشد، گنجینه ی منحصر به فرد زبان فارسی جمع آمده در کتاب فردوسی، دارای چه ارزش گفتاری و کدام توان انتقال فرهنگ است؟!!

«در مورد ذکر صیغه های افعال خواهش می کنم توجه داشته باشید که در بدو امر قصد چنین بود که همه ی آن ها در واژه نامه بیاید. برای این که با تکرار متعدد صیغه هایی یکسان بی جهت بر حجم واژه نامه افزوده نشود، کار را به انتخابی از صیغه های فعلی محدود ساختم. اما عموماً در مورد هر یک از ترکیبات صورتی را بالای همه قرار دادم که بیش از همه در ترکیب منظور نظر ظاهر می شود. مثلاً ذیل آمدن، ۲۴ بار به یاری بیامد. در این حالت دیگر آن چه در بند گذشته ذکر شد از اعتبار ساقط می شود، یعنی این که در بیت هایی که بلافاصله نقل شده صیغه های فعلی دیگری نیز سوای بیامد از فعل آمدن ذکر گردیده است». (فریتس ولف، فرهنگ شاه نامه ی فردوسی، مقدمه ی مولف، ص ۱۳)

حقیقت این که برای این گفتار گنگ اعتباری قائل نشده ام و در بررسی فردی هیچ ترکیب و فعل و لغت و حرف و ضمیر و ادات و صورت و صیغه ای از فعلی را ندیده ام که در شاه نامه یافت شود و در فهرست ولف نیامده باشد. **نتیجه این که فهرست ولف تمام دارایی لغوی زبان فارسی و مجموعه میراث و موجودی است که با آن به فارسی سخن می گوئیم و چون فقر دل خراش واژگان فارسی مستندی معتبرتر و رسمی تر و مرسوم تر از فهرست ولف ندارد، پس بی تردید با این تعداد اندک کلام، ادای هیچ مطلبی میسر نیست مگر این که زبان و لغت و قوانین بیان عرب و زبان های دیگر را به استمداد بخوانیم.** زیرا زبان فارسی نه فقط اتمولوژی که هنوز هم گرامر اختصاصی ندارد. باری، از صفحه ی ۸۸۵ تا ۹۱۱ کتاب ولف ایندکس واژگانی آمده، که مولف از شاه نامه استخراج کرده است، شامل **تمام لغات و ترکیبات و افعال و ضمائر و نداها و حروف اضافه و نام ها و صفات مندرج در شاه نامه ی فردوسی. چه گمان می کنید؟ ۸۳۰۰ نمونه است، ده درصد آن ها لغات شاذ و بی معنا است، نظیر آرغده و ازغ و بزخفج و بندارسی و تخش و تسوغ و کرغ و جرنگ و درقه. ده درصد آن ها عربی است نظیر حاجت و حاصل و حدیث و حرب و حرص و حرمت و حسرت و حسد و حق و حکیم و و حکم و حمد و حور و حیدر. ده درصد آن فعل و مشتقات آن است. بیست درصد آن اسم اشخاص و مکان و جانوران و کوه و دشت و بیابان و دیگر عوارض جغرافیا است. بیست و پنج درصد آن ترکیباتی است چون آتش افروز و آتش پرست و آتشکده و آتشدان و از این قبیل، که اجزاء آن چون آتش و افروز و پرست نیز به طور مجزا در فهرست آمده است. پنج درصد آن حرف است و ادات، مانند این و آن و ار و اگر و از و بر و مگر و چه و چون و چند. و در حاصل گرچه این بررسی در مواردی نمونه هایی را به سود انباشتن بیش تر لغت نادیده گرفته، اما کتاب فردوسی نیز چون لغت نامه دهخدا و هر منبع دیگر،**

د پانو شمیره: له 4 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

در نهایت امر زبان فارسی را صاحب قریب ۱۵۰۰ لغت می کند، که هیچ پیوند ماهوی و به اصطلاح زبان شناسانه در میان آن ها نمی یابیم و چندان بی ریشه که به مفهوم کامل و رایج، گویا از زیر بته به عمل آمده اند!!! حالا هرکسی می تواند امکانات این زبان شیرین را با هر زبان دیگری که می داند و می شناسد، مقایسه کند.

بدین ترتیب بدترین صورت و فرمت قضیه این است که زمان سرودن دیوان شاه نامه را به قرن چهارم هجری بکشانیم، آن گاه به صراحت اعتراف و سندی فراهم کرده ایم که نشان می دهد این زبان فارسی چون قند، که تا بنگاله می برده اند و شاید هم از بنگاله آورده باشند، از فرط خشکی ریشه، در طول ده قرن نتوانسته است واژه ای بر ۱۵۰۰ لغت شاه نامه بیافزاید، زیرا اگر به طور مثال بگویید **قدرت**، در پلک برهم زدنی، **اقتدار و مقتدر** و **قادر** را برای برداشت های بعد در اختیار می گیرید، و لی اگر به جای قدرت گفتید **نوانایی**، ادامه بنای بیان را باید با همان تک خشت بالا برید و چون خردمندان، این بته مردگی محض و دراز مدت را طبیعی نمی دانند، پس آبرومندانه تر این که سرودن شاه نامه را از عهد قاجار، که زمان عرض اندام و حکم روایی واقعی این زبان است، به دورتر ببریم .

مکتبی مختصر در مورد زبان ترکی

«**ترکی آذری یا آذی**: زبان ترکی آذی یا آذری پیوسته بر نیمه زبان ها و گویش های محلی رایج در آذربایجان نظیر تاتی، تالشی، گیلکی، آسوری، عبرانی، ارمنی، کردی و غیره **تفوق و برتری داشت** و در طول قرون و اعصار تمام گویش ها و لهجه ها و نیم لهجه ها و نیم زبان ها و زبان ها را **تحت سیطره ی خود قرار داد** و فراگیر شد. مردم آذربایجان و سوی های آن توانستند **ارزشمند ترین متون فرهنگی بشریت را** در این زبان ایجاد و ابداع کنند». (حسین محمد زاده صدیق، یادمان های ترکی باستان، ص ۳۷)

در این جا یک **پرویز ورجاوند** ترک سخن می گوید با این تفاوت که ورجاوند نظیر همین رجزها را برای زبان فارسی می خواند و صدیق برای زبان ترک. صدیق نیز همانند ورجاوند برای ادعایی به این عظمت خود را نیازمند ارائه ی ادله نمی بیند و حرف به حرف درس هایی را پس می دهد که تورکولوگ های غربی برای زمینه چینی برتر انگاری نسبت به یکدیگر، در انبوهی اوراق صادره از انواع دانشگاه های شبه شیکاگویی بیرون داده اند، تا معلوم شود که صدیق و ورجاوند، در صورت سلامت کامل هم، دست پرورده یک مکتب اند و از سرچشمه ی شگردهای افتراق واحدی نوشیده اند. صدیق نیز مانند ورجاوند گمان می کند که زبان قوم اش دیگر زبان های حقیر و نیمه جان اطراف را به درون خویش مکیده، به گوشه ای رانده و «ارزشمند ترین متون فرهنگی بشریت» را ابداع کرده که خود نمونه هایی از این میراث بدیع بشری را چنین معرفی می کند:

«**قوتادغو بیلغ**: یا سعادت نامه که از سوی «یوسف اولو خاص حاجب»، در **سال ۴۲۸ هجری قمری** در ۶۶۴۵ بیت به نظم درآمده است. این مثنوی در بحر متقارب مثنی مقصور سروده شده، سرمشق تالیف و تنسیق بسیاری از شاه نامه ها، پند نامه ها و سیاست نامه های ترکی و فارسی بوده، به **ترکی سره سروده شده** و در سرتاسر آن **فقط ۸۵ لغت عربی** با مفاهیم دینی و عرفانی به کار رفته است. از این اثر ارزنده تاکنون سه نسخه ی خطی با ارزش به دست آمده که کهن ترین آن ها در سال **۸۱۸ میلادی** استنساخ شده است.» (حسین محمد زاده صدیق، یادمان های ترکی باستان، ص ۲۸)

همان داستان عوام فریبانه ای را که در باب شاه نامه ی فردوسی برای سودا زده کردن فارسیان سر داده اند، اینک صدیق به گوش ترکان می خواند، با این تفاوت که سوقات صدیق، حتی بدون رعایت تقدم زمان، مادر و مینا و معلم تمام شاه نامه های دیگر معرفی شده است!!! صدیق نیز در باب سره بودن زبان ترکی به کار رفته در سعادت نامه و بی نیاز بودن آن از لغت عرب، همان تنبوری را می نوازد که ورجاوند و آل او در باب شاه نامه ی فردوسی کنسرت اش را داده اند. **صدیق نمی گوید کتاب یوسف اولو خاص رجب با خط چه ملتی است** و چون شعر مقفی را به یقین نمی توان با خط کتیبه های قلابی اورخون سرود، پس در این جا نیز **با دیوانی با زبان ترک اما به خط عرب مواجهیم که قرن ها مقدم بر بلوغ آن خط متولد شده است!!!** با این همه سرگرم کننده ترین بخش این نمایش در باب تاریخ نسخه های دیوان قوتادغو بیلغ و زمان تالیف آن به صحنه آمده است. سعادت نامه را چنان که می گویند، بیلغ در قرن پنجم هجری سروده، که با قرن یازدهم میلادی برابر می شود، اما صدیق

د پانو شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

نسخه ای از این دیوان را در قرن نهم میلادی، یعنی دویست سال پیش از سرودن آن یافته است!!! چه صدیق تاریخ هجری را میلادی معرفی کرده باشد و چه به جای ۸۱۸، تاریخ ۱۸۱۸ میلادی قرار دهیم، معلوم می شود که **از دیوان «یوسف اولو خاص حاجب» نیز، درست همانند شاه نامه فردوسی، نسخه ی اصل و یا حتی نزدیک به زمان سرودن آن نیافته ایم.** در این صورت آیا صاحبان عقل سلیم و دوری گزیدگان از تعصب، می توانند یکی از این دو شاه نامه را اصیل و دیگری را بی اصل و نسب بدانند؟!!!

«**نقص الفباهای غیر ترکی:** الفباهای موجود در ایران پیش از اسلام، گرچه تحت تاثیر الفبای سومری و گوی تورک بوده اند، اما اغلب متکی به الفبای آرامی و **بسیار ناقص بودند** و علائم کمی داشتند. مثلا الفبای پهلوی به صورت موجود تنها ۱۶ حرف داشت و هنگام نگارش هم کلمات با تلفظ عربی نوشته می شده است که به آن **هزوارش** گویند». (حسین محمد زاده صدیق، یادمان های ترکی باستان، ص ۵۰)

بدین ترتیب و از عهد عتیق تا به امروز **تمام الفباهای غیر ترک، هم تحت تاثیر الفبای گوی تورک و هم به علت اتکای به آرامی بسیار ناقص بوده اند!!!** هر ترک اندیشمندی در مواجهه با انشاء بالا بلافاصله در می یابد که صدیق گامی هم در خود پسندی قومی از امثال ورجاوند پیشی گرفته و به جوار امثال نفیسی و خانلری و فروغی نزدیک می شود و هر بنیان اندیش که مصیبت های سرگذشت فرهنگی شرق میانه را می داند، در برابر همین چند سطر نقل صدیق، هیچ گونه خطی رواج و کاربرد نداشته، ارجاع به خط پهلوی، هدایت نابینا به مسیر چاه است و اظهار فضل در باب هزوارش نیز ساقط کردن سنگی بر سر آن کور به چاه سقوط کرده است! اگر بخواهم به رعایت حریمی از توصیف های بالا باز گردم، پس لاف اقل اعلام کنم که داده های صدیق بسیار از مد افتاده و بدون جذبه ی فرهنگی است و جز بالا بردن ضریب مطالبات دشمنانه از یکدیگر و انصراف از توجه مستقیم به عدوی اصلی حاصلی ندارد.

«**اوستایی و پهلوی تقلیدی از ترکی اویغوری:** الفبای اویغوری سومین الفبای غیر تصویری ترکان است که اختراع کرده اند. بعدها از روی آن الفبای اوستایی، سغدی و پهلوی ساخته شد. همان گونه که پارسیان باستان، **خط میخی را به تقلید از ترکی سومری ساختند**، الفبای اوستایی و پهلوی را هم به تقلید از الفبای زیبای اویغوری و با ایجاد تغییراتی در آن ابداع کرده اند و دگرگونی ها به گونه ای بود که بر این الفباها توانستند نام محلی نهند و نزدیک یک صد سال است که آن ها را اوستایی یا پهلوی می نامند و اطلاق لفظ ترکی بر آن ها رایج نیست. **اما همگی ریشه ی ترکی دارند.** البته اکنون نیز هیچ گاه خط فارسی را عربی یا فینیقی نمی گوئیم. همین گونه است که خط با اصطلاح پارسی باستان را خط ترکی سومری و خط اوستایی و پهلوی را ترکی اویغوری نام نمی دهیم». (حسین محمد زاده صدیق، یادمان های ترکی باستان، ص ۵۵)

اهل نظر ارزش این گونه گفتارهای منبری را از همان ترکیب و لنگار «خط میخی ترکی سومری؟!!!» کافی است بر سیاهه ی بالا بیافزاییم که گرچه جهانیان، از آغاز کتابت، بدون اظهار سپاس و تعلق، نمک ناشناسانه، ظاهرا تقلید خط اویغوری کرده اند، اما کاش صدیق توضیح می داد که **این مادر بزرگ فرهنگی جهان، یعنی خط اویغوری و ترکی، به چه دلیل در جلوه و جوانی تازه ای که در چند قرن اخیر از سر گرفته، از فرط دست تنگی و عریانی، خود را به چادر خط عرب پوشانده است؟!!** آیا روا نیست قضاوت کنیم این گونه مانورهای فرهنگی، شاید هم بدون خوش خدمتی، فقط بر سر غیرت آوردن جوان ترک برای جنگ با جهان است تا گمان کند همسایگان، از دوران غار نشینی، دائما به حقوق او تجاوز کرده اند و مستحق چماق اند، چنان که صاحبان اندیشه ی غیر قوم پرستانه می دانند که بر تابلوی نقل قول فوق حتی کلامی برای برداشت آگاهانه از روند امور در شرق میانه ی پس از پوریم میسر نیست و چوبی است که دشمنان عمومی مردم ممتاز شرق میانه، یعنی یهودیان، برای کوبیدن بر نعش یکدیگر به دست مان داده اند.

اینک بنیان اندیشان بر تمام این اطوارهای قوم پرستانه و پان مسلکانه فاتحه می خوانند. به قول یک کامنت گذار، آن دوستان ترک که مایل اند از ماهیت و مفهوم واقعی کتیبه های آرخون و ترک اویغوری و از قبیل آن ها با خبر شوند، با پایان دادن به این گونه موهومات، برای معرفی یک مورخ حقیقت طلب از میان خویش، که مسحور و معتاد خیالات خاص ترک شناسان نباشد، دست به کار شوند.

پایان بخش اول <<<< ادامه دارد

د پانو شمیره: له 6 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ